

خامنه‌ای و گزینه تسلیم یا مقاومت

خامنه‌ای در مراسم سالروز مرگ خمینی سخنرانی مبسوطی ایراد کرد که محور آن گزینه تسلیم یا مقاومت بود. در این سخنرانی دیگر بحثی از توپوآنتروپولوژی‌های همیشگی خامنه‌ای نبود، نه از آتش زدن برج‌های صحنی بود و نه از بستن تنگه هرمز، نه از مرگ بر آمریکا چیزی شنیده شد و نه شکست دشمن، نه از جنگ صحنی به میان آمد و نه انکار و نفی مذاکره. او حتی به طرفداران خود اجازه نداد که شعار "نه سازش، نه تسلیم، نبرد با آمریکا" را سر دهند و خطاب به آن‌ها گفت: "خواهش میکنم توجه کنید؛ ما حالا بحث «نبرد» را نمیکنیم، بحث «مقاومت» را میکنیم؛ بحث «نبرد» جداگانه است؛ من دارم ایستادگی و مقاومت و عقب‌نشینی نکردن را میگویم؛ درست توجه کنید." خامنه‌ای تمام آنچه را که از تحلیل‌های مارکسیست‌ها در مورد زوال قدرت اقتصادی و سیاسی آمریکا شنیده بود تا آیه‌های قرآنی را به خدمت گرفت تا به آن‌هایی که مورد خطاب وی بودند، بگوید مقاومت بهتر از تسلیم شدن است. اما ماجرا چیست؟ چه اتفاقی رخ داده که خامنه‌ای اکنون از گزینه تسلیم یا مقاومت سخن می‌گوید و خطاب او چه کسانی هستند؟

پوشیده نیست که در پی تشدید نزاع با دولت آمریکا، وضعیت داخلی و بین‌المللی جمهوری اسلامی به شدت وخیم شده است. تحریم‌های اقتصادی نه فقط تأثیرات عمیقی بر بحران اقتصادی برجای نهاده و اقتصاد با از هم گسیختگی مواجه شده است، بلکه دولت نیز در نتیجه تحریم نفتی با بحران مالی مواجه است. رکود اقتصادی، تورم، بیکاری و فقر ابعاد بی‌سابقه‌ای به خود گرفته‌اند. خزانه دولت با انبوهی بدهی، تهی است. این وخامت اوضاع اقتصادی در شرایطی است که نارضایتی توده‌ای به اوج خود رسیده است و با گذشت هر روز اوضاع وخیم‌تر می‌شود و بر دامنه نارضایتی و اعتراض افزوده می‌گردد. از دیگر سو، موقعیت سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی رژیم نیز زیر فشارهای اقتصادی و سیاسی دولت آمریکا و دولت‌های رقیب منطقه‌ای جمهوری اسلامی وخیم‌تر شده است. ناگفته روشن است که در چنین شرایطی، طبقه حاکم به خاطر حفظ موجودیت و منافع خود، تلاش می‌کند که به هر شکل ممکن، خود را از مخمصه این بحران نجات دهد. در اینجا است که قاعدتاً اختلافات و شکاف‌هایی در درون طبقه

در صفحه ۲

کودکان کار خیابانی محصول مناسبات سرمایه‌داری حاکم



در روزهای گذشته، اخباری از اجرای مجدد طرح جمع‌آوری کودکان کار خیابانی از هفته‌های آینده در رسانه‌های جمهوری اسلامی منتشر شد. مدیرکل دفتر آسیب‌دیدگان اجتماعی بهزیستی با اعلام این خبر (روزنامه همشهری ۷ خرداد) مدعی شد که به دلیل عدم کارایی طرح‌های گذشته در جمع‌آوری کودکان کار از خیابان‌ها، این طرح به روشی جدید و با همکاری "سازمان‌های مردم نهاد و سازمان‌های دولتی" اجرایی خواهد شد. او در عین حال اعتراف کرد که "تعداد کودکان خیابانی روندی رو به افزایش دارد".

در پی انتشار این خبر، فعالان حقوق کودک

در صفحه ۳

سبعیت طبقه سرمایه‌دار حاکم و تسلیم‌ناپذیری طبقه کارگر

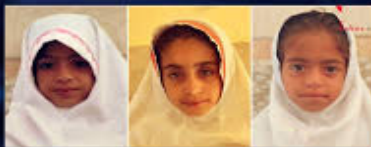
در صفحه ۸

برگ‌های سیاه پرونده پلیس جمهوری اسلامی

در اخبار چهارشنبه شب، ۱۵ خرداد ۹۸، آمده است: "شلیک پلیس به سمت خودروی چند سارق در استان مرکزی باعث کشته شدن دو کودک سرنشین خودرو شد." پس از آن هم ۵ سرنشین دیگر این خودرو دستگیر می‌شوند. برای توجیه تیراندازی و قتل دو کودک، پلیس مدعی می‌شود: "سارقان ضمن تیراندازی به سمت مأموران انتظامی و اهالی از چند ایست و بازرسی عبور کردند." پس از آن هم طبق سناریوهای همیشگی و ملال‌آور پلیس جمهوری اسلامی "یک قبضه کلت کمری، یک دستگاه شوکر به همراه ابزار آلات سرقت و چندین کلاف سیم برق" در خودرو یافت می‌شود. ادعاهایی که هر شنونده‌ای را به تردید می‌اندازد.

در صفحه ۴

فاجعه ای که خون بر آن باید گریست



روز چهارشنبه ۸ خردادماه ۹۸، رسانه‌های ایران به نقل از رئیس اداره آموزش و پرورش بخش دشتیاری چابهار، از غرق شدن دلخراش سه کودک دانش آموز دختر اهل چابهار در استان سیستان و بلوچستان خبر دادند. سه کودک ۹ و ۱۰ ساله ای که به هنگام برداشت آب آشامیدنی از "هوتگ" (۱)، در آن سقوط کردند و غرق شدند. کودکان دانش آموزی که در پایه دوم و سوم ابتدایی تحصیل می‌کردند.

در صفحه ۵

خامنه‌ای و گزینه تسلیم یا مقاومت

حاکم برای مقابله با این بحران و حل اختلافات با دولت آمریکا پیش می‌آید. تمام سخنرانی خامنه‌ای نشان می‌دهد که خطاب او نیروی دیگری جز طبقه حاکم یا لاقابل جنحی از آن نیست که می‌خواهد به هر شکل ممکن با دولت آمریکا به توافق برسد. خامنه‌ای در سخنرانی‌اش خطاب به همین جناح است که می‌گوید:

"مقاومت یک امر ممکن است؛ درست نقطه‌ی مقابل فکر غلط کسانی که می‌گویند و تبلیغ می‌کنند که «آقا! فایده‌ای ندارد؛ چطور می‌خواهید مقاومت کنید؟ طرف، گردن‌کلفت است، طرف قوی است.» خطای بزرگ، اینجا است؛ خطای بزرگ، این است که کسی تصور کند که در مقابل گردن‌کلفت‌های عالم نمی‌شود مقاومت کرد، نمی‌شود ایستاد. من این را یک قدری بیشتر توضیح بدهم؛ چون مطلب مهم و رایج و مورد ابتلائی است؛ الان هم ما داریم کسانی را که زیر کسوت روشنفکری و مانند اینها، در روزنامه، در کتاب، در سخنرانی، اینجا و آنجا این جور القا می‌کنند که «آقا! فایده‌ای ندارد، نمی‌شود با اینها درافتاد، نمی‌شود در مقابل اینها ایستاد، باید قبول کنیم؛» خلاصه‌اش این است که باید سواری بدهیم؛ سواری بدهیم و خیال خودمان را راحت کنیم. من عرض می‌کنم که این نگرش که بگویند «ما نمیتوانیم»، ناشی از همان خطای محاسباتی‌ای است که قبلاً اشاره کرده‌ام؛ این اشتباه در محاسبه است." بنابراین روشن است که جدال خامنه‌ای درونی است، و الاً نیازی نبود که وی یک ساعت در مورد مقاومت در برابر تسلیم صحبت کند. اما محاسبه وی برای مقاومت بر چه پایه‌ای قرار دارد و تا چه حد می‌تواند مخالفان درونی‌اش را قانع کند؟ وی گفت: چون قدرت اقتصادی و سیاسی دولت آمریکا در حال تضعیف شدن است، چون جمهوری اسلامی در برخی کشورهای منطقه نفوذ پیدا کرده یا به گفته وی "جبهه‌ی مقاومت در منطقه در منسج‌ترین وضعیت در چهل سال گذشته است" و چون "قران وعده پیروزی را داده است." بنابراین می‌شود مقاومت کرد و "این مقاومت موجب عقب‌نشینی دشمن می‌شود." اما این شواهد پیش از تشدید منازعه و تحریم‌ها نیز وجود داشته‌اند و با این وجود کمکی به خامنه‌ای نکرده، بلکه بالعکس او را واداشته‌اند که امروز از دو گزینه مقاومت و تسلیم حرف بزند. بعید است که باگذشت زمان نیز تغییری در این وضع رخ بدهد. البته خامنه‌ای سعی کرد که وضعیت جمهوری اسلامی را هم در این میان به حساب آورد و گفت: "یک طرف محاسبه هم خود ما هستیم. ما البته مشکل داریم؛ ما مشکلات اقتصادی داریم، مشکل داریم اما بن‌بست نداریم. نه در مسائل اقتصادی، نه در مسائل اجتماعی، نه در مسائل سیاسی؛ بعکس پیشرفت داریم" با این اظهار نظر، خامنه‌ای نشان داد که تمام حرف‌های او در مورد محاسبه درست از وضعیت طرفین نزاع، خیالی، تبلیغاتی و پوشالی است و بعید به نظر می‌رسد که حتی رقبای داخلی او را مجاب کند.

هر آدمی باکمی فهم و شعور سیاسی این را

می‌داند که بر خلاف ادعای خامنه‌ای، جمهوری اسلامی در همه عرصه‌ها با بن‌بست مواجه است. تمام جناح‌های جمهوری اسلامی ۴۰ سال کوشیدند بحران اقتصادی سرمایه‌داری ایران را حل کنند، اما همه تلاش آن‌ها به شکست انجامید و امروز این بحران در ژرف‌ترین حالت ممکن قرار گرفته است. اگر این بن‌بست نیست، پس چیست؟ باگذشت ۴۰ سال از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی ۸۰ تا ۹۰ درصد مردم ایران زیر خطر فقر زندگی می‌کنند، میلیون‌ها تن فقیر و گرسنه‌اند، تعداد بیکاران از ده میلیون تجاوز کرده است، میلیون‌ها تن به مواد مخدر معتادند و انواع و اقسام مصائب و نابسامانی اجتماعی سرتاسر جامعه ایران را فراگرفته است، اگر این‌ها نشانه‌های روشنی از ورشکستگی، و بن‌بست رژیم و نظم موجود نیست، پس چیست؟ آیا فساد بی‌سابقه‌ای که تمام ارکان رژیم را فراگرفته است نشانه چیز دیگری جز گندیدگی و بن‌بست همه‌جانبه رژیم است؟ میلیون‌ها تن از مردم ایران با مبارزات خود نشان داده‌اند که دیگر نمی‌خواهند نظم موجود را تحمل کنند، هیچ‌گونه توهم و اعتمادی به رژیم سیاسی حاکم، نهادها و جناح‌های آن ندارند و خود طبقه حاکم هم آشکارا نشان داده است که دیگر نمی‌تواند به شیوه گذشته بر مردم حکومت کند، آیا این خود آشکارترین دلیل بر بن‌بست همه‌جانبه رژیم نیست؟ در عرصه بین‌المللی هم وضع بر همین منوال است. سیاست خارجی رژیم به چنان بن‌بستی برخورد کرده که حالا خامنه‌ای در برابر آمریکا از گزینه تسلیم یا مقاومت حرف می‌زند. این‌ها همه نشان‌دهنده بن‌بست‌های رژیم در عرصه‌های مختلف هستند. وقتی که خامنه‌ای بن‌بست را انکار می‌کند، معلوم می‌شود که حرف‌های او در مورد مقاومت هم حرف‌های مفت و توخالی است. مقاومت در برابر آمریکا نه در سرشت جمهوری اسلامی است، چراکه خودش یک رژیم سیاسی ارتجاعی پاسدار نظم سرمایه‌داری است و نه حتی در محدوده رقابت

دولت‌های سرمایه‌داری، توان اقتصادی، سیاسی و نظامی مقاومت را داراست. نزاع جمهوری اسلامی و دولت آمریکا نزاع میان دو دولت ارتجاعی است که سرانجام نیز با توافق و زد و بند پایان خواهد یافت. در جریان این نزاع تا جایی که فشار و سختی هست، آن را بر دوش توده‌های زحمتکش مردم قرار می‌دهند، همان‌گونه که اکنون فشار بار تحریم‌های اقتصادی دولت آمریکا بر دوش توده‌های زحمتکش مردم قرار گرفته است. وقتی هم که منافعشان ایجاب کند به راحتی با یکدیگر ساخت‌وپاخت می‌کنند و کنار می‌آیند. جنگ ۸ ساله دولت‌های ایران و عراق صحت این واقعیت را به توده‌های مردم ایران آموخته است. میلیون‌ها انسان را به کشتن دادند و معلول کردند، اما وقتی که دیدند به قدس که هیچ، به کربلا هم نمی‌رسند، بلکه موقعیت خودشان پیوسته وخیم‌تر می‌شود و احتمال قیام مردم ناراضی از ادامه جنگ وجود دارد، جام زهر را سرکشیدند و به جنگ پایان دادند. ادعا کردند که بر سر پرونده هسته‌ای مذاکره و سازش نمی‌کنند، چندین سال فشار تحریم‌ها را به مردم ایران تحمیل کردند، اما وقتی که دیدند تحمل این وضع برای مردم دیگر ممکن نیست، با یک "نرمش قهرمانانه" هم مذاکره کردند و هم سازش. گفتند که اگر آمریکا از برجام خارج شود، برجام را به آتش می‌کشند و تنگه هرگز را می‌بندند، اما وقتی که دیدند سنبه رقیب پر زور است، عقب نشستند و تحریم‌ها را به گرده کارگران و زحمتکشان انداختند. گفتند مذاکره نمی‌کنیم، حالا اخباری از مذاکرات پشت پرده انتشار می‌یابد. مقاومت مورد نظر خامنه‌ای نیز از همین قماش است، عجلتا مردم باید زیر فشارهای اقتصادی کمرشان خرد شود، تا روزی که منافع مرتجعین، پایان دادن به به‌اصطلاح مقاومت باشد. مادام که جمهوری اسلامی در ایران بر سر کار است، این ماجرا پیوسته تکرار شده و خواهد شد. راه نجات برای کارگران و زحمتکشان ایران از این همه فجایی که رژیم به بار آورده است، جز این نیست که جمهوری اسلامی را سرنگون کنند، قدرت سیاسی را خود به کف آورند و با استقرار حکومتی شورایی بر سرنویشت خود حاکم گردند.

رژیم جمهوری اسلامی را باید

با یک اعتصاب عمومی سیاسی

و قیام مسلحانه

برانداخت

کودکان کار خیابانی محصول مناسبات سرمایه‌داری حاکم

مخالفت خود را با این طرح اعلام کردند. "شبکه یاری کودکان" گروهی متشکل از ده‌ها انجمن حامی حقوق کودک که یکی از اهداف خود را "محو کامل کار کودکان" اعلام کرده است، با انتشار اطلاعیه‌ای ضمن مخالفت با این طرح نوشت: "طرح جمع‌آوری کودکان کار در خیابان، در جلسه سازمان بهزیستی، سازمان‌های غیردولتی و کلینیک‌های مددکاری اجتماعی در تاریخ ۳۰/۲/۹۸ در سازمان بهزیستی، از طرف نماینده فرمانداری مطرح گردید... این طرح توسط یک سازمان غیردولتی و یک کلینیک مددکاری اجتماعی در چهارچوب قراردادی به مرحله اجرا در می‌آید. متأسفانه در جلسه مذکور نه از طرف مجریان طرح و نه از طرف سازمان بهزیستی توضیحات کافی در مورد طرح و نحوه اجرای آن ارائه نشد".

در طول حیات جمهوری اسلامی، بویژه در بیست سال اخیر حدود سی بار طرح‌های گوناگونی با عنوان "جمع‌آوری کودکان کار خیابانی" به اجرا درآمده است و هر بار مجریان طرح مدعی شده‌اند که طرح جدیدی را به اجرا در می‌آورند اما هیچ‌کدام از این طرح‌های "جدید" نتیجه‌ای به همراه نیاوردند و بعد از پایان طرح شاهد حضور مجدد کودکان خیابانی هستیم. یکی از این موارد، مرداد ۹۶ و همزمان با روی کار آمدن "اصلاح‌طلبان" در شورای اسلامی شهر تهران بود که بار دیگر طرح جمع‌آوری کودکان خیابانی با بگیر و ببند کودکان به اجرا درآمد که در پی مخالفت شدید فعالان حقوق کودک و انتشار صحنه‌های ترس و فرار کودکان از دست مجریان طرح، اجرای آن متوقف گردید. اما چرا مقامات جمهوری اسلامی هر از گاهی طرح "جمع‌آوری کودکان کار خیابانی" را علم می‌کنند. دلیل این مساله را می‌توان به خوبی در گفتگوی خبرگزاری ایسنا (۱۴ آبان ۹۶) با رضا قدیمی مدیرعامل سازمان خدمات اجتماعی شهرداری تهران که تازه بر سر کار آمده بود، مشاهده کرد. وی می‌گوید: "کدام کشور اجازه می‌دهد سر چهارراه معروفش مثل چهارراه ولیعصر ما و مثل میدان ونک ما افرادی گدایی کنند؟ این مکان‌ها تاریخ تهران هستند". نمونه دیگر جمع‌آوری کودکان خیابانی در جریان کنفرانس سران کشورهای اسلامی بود که پس از پایان کنفرانس دوباره خیابان‌ها به حالت قبل از آن بازگشت. بنابراین مساله مقامات جمهوری اسلامی از "جمع‌آوری کودکان کار خیابانی" نه حل مشکل کودکان کار، بلکه مخفی کردن یکی از نشانه‌های فقر و گرسنگی از خیابان‌های شهر است، فقری که امروز سایه‌اش بر سر اکثریت بزرگ جامعه سنگینی می‌کند.

واقعیت این است که کودکان کار خیابانی تنها بخش کوچکی از کودکان کار در ایران هستند که براساس آمارهای رسمی ۲ تا ۳ میلیون و براساس آمارهای غیررسمی تا ۷ میلیون کودک را شامل می‌شود. کودکانی که در سخت‌ترین شرایط و به‌شکلی وحشتناک مورد استثمار قرار می‌گیرند.

براساس قانون کار جمهوری اسلامی (ماده ۷۹) کار کودکان تا ۱۵ سالگی ممنوع است و براساس

ماده ۷۵ این قانون، کار کودکان ۱۵ تا ۱۸ سال (که نوجوان قلمداد می‌شوند) تنها با رعایت شرایطی قانونی اعلام شده، از جمله ممنوعیت کار کودکان در کارهای خطرناک، سخت و زیان‌آور و یا حمل بار بیشتر از حد مجاز با دست و بدون استفاده از وسایل مکانیکی.

اما در عمل این قانون هرگز رعایت نشده، و مانند بسیاری از دیگر وعده‌ها و قوانین جمهوری اسلامی (مانند تعیین حداقل دستمزد براساس نیازهای یک خانواده چهار نفره کارگری در قانون کار) تنها بر روی کاغذ مانده است.

در کارگاه‌های زیر زمینی و در اطراف پایتخت، این "ام‌القرای جهان اسلام"، کودکان از سنین ۷ و ۸ سالگی در کارگاه‌هایی مشغول به کار می‌شوند که خطراتی همچون قطع عضو، هوای آلوده، صدای بلند دستگاه و حتا تنبیه بدنی صاحبکار آن‌ها را تهدید می‌کند، کودکانی که به ازای ۱۱ تا ۱۲ ساعت کار روزانه، دستمزد ماهانه‌شان ۳۰۰ هزار تومان است. در همین زمین‌های برنج‌کاری اطراف گور خمینی، "رهبر امت اسلام" در پایتخت "امت اسلامی" دختران و پسران ۱۰ تا ۱۵ ساله از ۷ صبح تا ۵ بعدازظهر در شرایطی سخت و غیربهداشتی برای روزی ۲۵ هزار تومان و به عبارتی دیگر کمتر از ۲ دلار کار می‌کنند!!!

یک نمونه دیگر که هر روز در برابر چشمان ما قرار دارد کودکان زباله‌گرد هستند که توسط شهرداری و پیمانکاران آن شدیداً استثمار می‌شوند. بسیاری از این کودکان بین ۱۰ تا ۱۲ سال سن دارند و مجبورند تا ۱۲ ساعت در روز زباله‌های بالای شهری‌ها را برای لقمه نانی جستجو کنند. چهل درصد از این کودکان زباله‌گرد تنها منبع درآمد خانواده هستند. کودکانی که حتا از داشتن یک دستکش محروم هستند و به این دلیل در معرض انواع گوناگون بیماری‌ها هستند. براساس آمارهای رسمی میزان ابتلا به ایدز در میان کودکان خیابانی ۴۵ برابر متوسط سایر افراد جامعه است. حاصل دسترنج این کودکان ماهانه حدود یک میلیون تومان سود خالص برای پیمانکار است. شهرداری نیز برای این‌که بخشی از این سود را تصاحب کند، برای صدور کارت زباله‌گردی ۸۰۰ هزار تومان درخواست می‌کند!! و کودکانی که فاقد کارت زباله‌گردی باشند از سوی ماموران اوباش شهرداری مورد ضرب و شتم قرار گرفته و زباله‌های جمع‌آوری شده را از چنگ آن‌ها می‌ربایند.

براساس تحقیق گروه‌های مدافع حقوق کودکان، ۸۵ تا ۹۰ درصد این کودکان حتا فاقد برکه هویت هستند و به همین دلیل از هرگونه خدمات درمانی نیز محروم هستند. در میان آن‌ها کودکان ۶ و ۷ ساله نیز هستند که حتا در برابر امراض واگیردار، واکسینه نشده و بدون دستکش کار می‌کنند. ۵۷ درصد این کودکان در همان مراکز بازیافت پسماند زندگی می‌کنند. غذای آن‌ها یا از میان زباله‌ها تامین می‌شود و یا در شرایط کاملاً غیربهداشتی آشپزی می‌کنند. سایر کودکان هم که در خانه زندگی می‌کنند حدود ۴۰ درصدشان زباله‌های جمع‌آوری شده را در محل زندگی خود

دیو کرده و پس از تفکیک می‌فروشند!!

بر اساس یافته‌های پژوهشی سازمان بهزیستی ۳۲ درصد کودکان کار در معرض آزار جسمی، روحی و جنسی قرار دارند. همچنین رضا قدیمی مدیرعامل سازمان خدمات اجتماعی شهرداری تهران در گفتگو با خبرگزاری ایسنا گفت "از ۴۰۰ کودک خیابانی که مددکاران بهزیستی با آن‌ها صحبت کرده‌اند، به حدود ۹۰ درصدشان تعرض جنسی شده است"!!!

واقعیت دردناک این است که هر سال با گسترش فقر و رانده شدن کودکان فقرا جامعه از مدرسه، شاهد افزایش کودکان کار هستیم. براساس برآوردهای رسمی ۷۲ درصد این کودکان بی‌سواد و کم سواد هستند یا در حد ابتدایی سواد دارند، ۱۷ درصد کودکان کار در تهران نیز اصلاً به مدرسه نرفته‌اند. این خود یک عامل مهم در باقی ماندن چرخه فقر در این گروه از جامعه است. در همین تهران "ام‌القرای جهان اسلام" محله‌ای است به نام دروازه غار که به نوشته خبرگزاری ایسنا (۳۰ بهمن ۹۷) ۸۰ درصد کودکان به دستفروشی مشغول هستند و میانگین سن شروع به کار کودکان در این محله ۸ سال است. برخلاف ادعای مقامات جمهوری اسلامی که مدام تبلیغ می‌کنند کودکان خیابانی کودکان مهاجر "غیرقانونی" هستند، در محله دروازه غار ۳۲ درصد کودکان مهاجر و بقیه ایرانی هستند. جمهوری اسلامی همواره با تحریف واقعیت‌ها و طرح مسائلی انحرافی از این قبیل، تلاش داشته تا افکار عمومی را به انحراف برده و واقعیت‌های جامعه را از نگاه مردم پنهان سازد، از جمله این‌که تمام کودکان خیابانی را کودکان مهاجر نامیده و یا مشکل بیکاری را به مهاجران "غیرقانونی" نسبت دهد. اما اگر به فرض، تمام این کودکان نیز مهاجر می‌بودند، فقط یک رژیم نژادپرست و ضدبشری می‌تواند کودکان را به ایرانی و مهاجر تفکیک کند و فجایعی را که خودبیار آورده به حساب کودکان یا کارگران مهاجر بگذارد^(۱).

علت اصلی کار کودک و وجود پدیده‌ای به نام "کودکان کار خیابانی" فقر است. این تنها فقر است که کودکان را به خیابان، کار در کارگاه‌ها و یا زمین‌های کشاورزی کشانده، این تنها فقر است که این کودکان را از بزرگترین آروزی امروزشان یعنی رفتن به مدرسه بازداشته است. این نبود تامین اجتماعی از گهواره تا گور است که کودکان را به چنین فقر و کار وحشتناکی کشانده است. و بالاخره این جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری ددمنش حاکم است که تمامی این حقوق بدیهی کودکان را از میلیون‌ها کودک در ایران گرفته و آن‌ها را به چنین زندگی وحشتناکی کشانده است. ننگ و نفرت بر این نظام، ننگ و نفرت بر جمهوری اسلامی.

پی‌نوشت:

۱ - شاید بیان تنها یک نمونه برای درک سیاست جمهوری اسلامی در این رابطه کافی باشد. در سال ۹۴ و در مراسم دولتی "خانه کارگر" به مناسبت اول ماه مه، روز جهانی کارگر، روز

برگ‌های سیاه پرونده پلیس جمهوری اسلامی

اولاً، هیچ سارقی، هرچه هم ناشی، با ۴ نفر از افراد خانواده و دو کودک، به سرقت چند کلاف سیم برق نمی‌رود. پس از آن هم به فرض صحت "اتهام سرقت"، در هیچ نقطه از دنیا، شلیک کور به خاطر مقداری سیم برق، توجیه‌پذیر و پذیرفتنی نیست، مگر نزد مسئولان و اوباش هوادار جمهوری اسلامی. این جنایت هولناک چنان افکار عمومی را برانگیخت که یکی دو روز بعد، در مقاله با "موج تخریبی ضد انقلاب برای تخریب وجهه قاطع و مردمی پلیس"، "جمعی از حقوقدانان و اصحاب رسانه استان مرکزی"، برآشفته، به یاری پلیس شتافتند و قتل دو کودک به خاطر "چند کلاف سیم" را تأیید کردند. آن هم توسط مأموران ارگانی که هر از گاهی بخش ناچیزی از دزدی‌ها و اختلاس‌های میلیونی و میلیاردی سران فاسد آن برملا می‌شود و کک هیچ یک از آنان هم گزیده نمی‌شود. اخبار مربوط به کشتن و مضروب ساختن افراد بی‌سلاح "مظنون به انجام کار خلاف"، در همان حدی که به رسانه‌ها راه پیدا می‌کنند، بسیارند. جنایت‌هایی که تحت عنوان "ارتقای احساس امنیت عمومی و در پاسخ به درخواست‌های مکرر مردمی" صورت می‌گیرند. همان‌گونه هم که انتظار می‌رود این قاتلان، از هر گونه محاکمه و پاسخ‌گویی مصون‌اند و در موارد نادری هم که جای هیچ لاپوشانی ندارد، گویا دستگیر می‌شوند، اما از سرنوشت بعدی این پرونده‌ها خبری منتشر نمی‌شود. تنها در یک نمونه در سال ۹۵، یکی از مأموران پلیس در شهر مشهد، در جریان تعقیب یک "متهم" او را با شلیک گلوله به قتل می‌رساند. از او بازخواستی نمی‌شود، حتی تحقیقی هم درباره این قتل نمی‌شود، اما چون این مأمور چند روز بعد، در جریان یک درگیری لفظی، جوان دیگری را به قتل می‌رساند، ظاهراً دستگیر می‌شود. اما از سرنوشت پرونده این مأمور خبری در دست نیست.

پلیس در تمامی جوامع سرمایه‌داری در واقع بخشی از نیروی قهری است که دولت‌ها برای اجرای قوانین سازمان می‌دهند. قوانینی که به عنوان بخشی از روبنای سیاسی، نظم طبقاتی موجود را تثبیت و پاسداری می‌کنند. با وجود این در این جوامع، چنین وانمود می‌شود که پلیس در خدمت "امنیت شهروندان" است. با وجود این ادعا، در گوشه و کنار جهان، هر روزه شاهدیم آن زمان که نظم موجود از سوی مردم مورد تعرض قرار گیرد، پلیس "حافظ امنیت شهروندان" با سببیت به مقابله با مردم معترض برمی‌خیزد. هیچ استثنایی هم بر این مورد نیست، خواه در کشورهای توسعه نیافته، خواه در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری. اعتراضات "جلیقه زردها" در فرانسه و مقابله وحشیانه پلیس با تظاهراتکنندگان که تاکنون به مصدومیت صدها نفر انجامیده است، تنها یک جلوه از ماهیت واقعی نیروهای پلیس نظام سرمایه‌داری است. اما در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از آنجایی که هم نیروهای مقاومت سازمان یافته توده‌ای وجود دارد، هم درجه‌ای از آزادی‌های سیاسی، و هم طبقه حاکم برای حفظ مناسبات موجود از ابزارهای دیگری به جز سرکوب

مستقیم بهره می‌گیرد، نیازی نیست تا پلیس در هر مناسبتی، تنها چهره سرکوب‌گرانه‌ی خود را به نمایش بگذارد و تا جایی که خطری متوجه نظم موجود نباشد، تا حدودی از امنیت شهروندان پاسداری می‌کند.

اما در ایران، که یک حکومت دینی سرکوبگر با تکیه بر سرنیزه حکم می‌راند، نیروی پلیس، در هماهنگی کامل با خصلت استبدادی دولت، به نیرویی خطرناک برای امنیت شهروندان بدل می‌گردد. از همین روست که مردم در صورت بروز مشکلی، به عنوان آخرین راه حل به پلیس مراجعه می‌کنند.

قتل و مصدوم‌سازی مردم تنها به ظن "ارتکاب عمل خلاف"، همچون خبر فوق، تنها یکی از برگ‌های پرونده سیاه پلیس جمهوری اسلامی است. طبق گزارش چند نهاد حقوق بشری، تنها در سال ۲۰۱۸، بنا به گزارشات تاکنونی ۳۰۰ تن بر اساس عملکرد مستقیم یا غیر مستقیم نیروهای نظامی جمهوری اسلامی دچار سانحه شده‌اند. ۲۹ درصد از این حوادث توسط پلیس جمهوری اسلامی و زیرمجموعه‌های آن از جمله نیروهای پاسگاه، گشت کلانتری، مأموران کلانتری و سایر ارگان‌های آن (به جز واحدهای مرزبانی) به وقوع پیوسته است. در مناطق مرزی، تحت عنوان مبارزه با "قاچاق" و "مرزبانی"، واحدهای وابسته به پلیس، ارتش و سپاه تحت عناوینی چون "نیروهای هنگ مرزی و مرزبانی" مسئول ۳۰ درصد از این سوانح هستند. قربانیان این گونه حوادث، اکثراً، کولبران و سوخت‌برانی هستند که در استان‌های محروم چون کردستان و سیستان و بلوچستان، از سر تهیدستی و بیکاری برای کسب درآمدی ناچیز به این گونه مشاغل کاذب و خطرناک می‌پردازند. برای مثال در شهریور ۹۷ یکی از اهالی شهرستان زهک زایل، به دلیل حمل دو گالن بنزین هدف شلیک مستقیم نیروهای انتظامی قرار گرفت و کشته شد. دو گالن بنزین و درآمد ناشی از فروش آن را مقایسه کنید با صدها هزار بشکه نفتی که سران و وابستگان و ارگان‌های مختلف جمهوری اسلامی به صورت قاچاق از کشور خارج و به فروش می‌رسانند و میلیون‌ها دلار از درآمد آن را به جیب می‌زنند. و این تنها کولبران و سوخت‌برانی نیستند که قربانی تیراندازی‌های بی‌محابای مأموران پلیس مرزی می‌شوند. بارها پیش آمده است که چوپانان مورد شلیک مستقیم قرار گرفته‌اند یا افراد بیگناهی که پس از "عملیات تعقیب و تیراندازی" مأموران نیروی انتظامی روشن شده که هیچ محموله قاچاقی نداشته‌اند. جنایاتی که بارها با اعتراض و خشم مردم محلی روبرو گشته‌اند.

این هم تنها یکی از برگ‌های پرونده سیاه پلیس جمهوری اسلامی است. این نیروی سرکوبگری روزی نیست که به بهانه‌ای با سلاح سرد و گرم به جان مردم نیافتند. در هر گوشه و کنار و هر شهر و روستایی آماده "حفظ امنیت" نظام است: برای دستگیری کارگرانی که در دفاع از حق معیشت خود به اعتراض برخاسته‌اند؛ برای ضرب و شتم و توهین و تحقیر زنان به "جرم بدحجابی"؛ برای دستگیری معلمان خواهان حقوقی شایسته یک زندگی انسانی و حق

"تحصیل رایگان" کودکان این سرزمین؛ برای ضرب و شتم بازنشستگانی که در سنین پیری خواهان مستمری بالای خط فقرند؛ در برابر جوانان بیکار و تهیدست؛ علیه روستاییان نشسته به خاک سیاه بر اثر سیاست‌های فاجعه‌بار محیط زیستی رژیم؛ در مقابله با کودکان کار و خیابان، برای سرکوب دانشجویان و روشنفکران آزادی‌خواه، برای دستگیری مردم به جان آمده از تخریب محیط زیست؛ علیه مال‌باختگان. طوماری که پایانی ندارد، چرا که جمهوری اسلامی، تمامی عرصه‌های زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توده‌های مردم را به تپاهی کشانده است. هیچ گروه اجتماعی در ایران یافت نمی‌شود که از آسیب‌های ناشی از حاکمیت ۴۰ ساله این رژیم در امان مانده باشد. رژیم جمهوری اسلامی از سویی خود مسبب اصلی تمامی نابسامانی‌های اجتماعی است و از سوی دیگر برای مقابله با این نابسامانی‌ها، نیروهای پلیس خود را به کار می‌گیرد.

قتل، ضرب و شتم و مصدومیت توده‌های مردم در خیابان‌های شهرها هم تنها یکی از برگ‌های سیاه پرونده پلیس جمهوری اسلامی است. چه بسا دستگیرشدگانی از هر قشر و گروه و با هر "اتهامی" که در کلانتری‌ها و بازداشتگاه‌های پلیس جمهوری اسلامی شکنجه شده‌اند، معلول شده یا به قتل رسیده‌اند. هر بار نیز، برای این قربانیان پرونده‌ای با اتهاماتی چون "اعمال منافی عفت، مزاحمت برای نوامیس، خرید اموال مسروقه، اعتیاد، پخش مواد مخدر، داشتن سلاح‌های گرم و سرد" تشکیل می‌شود و عاملان و آمران جنایات‌ها، نه تنها، مصون از هر گونه تعقیب قضایی به جنایات‌شان ادامه می‌دهند، بلکه چه بسا تشویق نیز می‌شوند؛ مانند آن زن مأمور پلیس که پس از انتشار ویدئوی کتک زدن زنی به خاطر بدحجابی، ابتدا گفته شد که به پرونده وی رسیدگی می‌شود، اما به مدت کوتاهی، مورد تشویق قرار گرفت.

باید هم چنین باشد، زیرا که وظیفه اصلی نیروی پلیس جمهوری اسلامی، سلب امنیت مردم است. از همین روست که صفحه حوادث روزنامه‌ها و رسانه‌ها پر است از اخبار مربوط به تجاوز به زنان و کودکان، اسیدپاشی به زنان، خشونت علیه زنان و کودکان، سرقت و قتل و ده‌ها حادثه دیگر.

درباره پرونده سیاه پلیس جمهوری اسلامی بسیار می‌توان نوشت. مردم نیز، با آگاهی بر سرشت جنایتکار و سرکوبگر این نیرو، در اعتراضات‌شان نام شایسته‌ای بر این نیرو نهاده‌اند: "بی‌شرف". در هیچ کجای دنیا اکثریت مردم عادی، مردم حقا فاقد آگاهی سیاسی، با رغبت به استخدام نیروی پلیس در نمی‌آیند. نزد بسیاری این شغل، از جمله مشاغل فاقد احترام تلقی می‌شود. اگر در کشورهای دیگر که پلیس تا این اندازه سرکوبگر و مغفور نیست، اشتغال به این شغل مذموم شناخته می‌شود، در کشورهایی مانند ایران اشتغال به این شغل نه تنها مذموم، بلکه همدستی در جنایت رژیم به شمار می‌رود. آنانی که از "نیروی زحمتکش پلیس" یاد می‌کنند، دانسته یا ندانسته، نیرویی را تظہیر می‌کنند که تنها وظیفه‌اش سرکوب عریان و وحشیانه توده‌های مردم و پاسداری از رژیمی است که دهه‌هاست میلیون‌ها تن از مردم ایران را سیه‌روز کرده است.

فاجعه ای که خون بر آن باید گریست

شنیدن خبر غرق شدن سه کودک دبستانی در شهرستان چابهار در گودال آب آنچنان غم انگیز و دردناک است که باید بر آن خون گریست. دخترکانی که برای برداشتن آب آشامیدنی از "هوتگ" از خانه بیرون زدند، اما جنازه های ایشان به خانه باز گشت. خبر، هر چند کوتاه بود، اما شنیدن آن بیانگر عمق فاجعه ای است که حاکمیت ظالمانه جمهوری اسلامی طی چهار دهه برای مردم سیستان و بلوچستان و عموم توده های ستمدیده مردم ایران رقم زده است. از استقرار حاکمیت ارتجاعی و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی چهار دهه گذشته است. در این مدت، حوادث و فجایع هولناک بسیاری بر زندگی توده های مردم ایران آوار شده است. کشتار و سرکوب و زندان و شکنجه و بند، از جمله اتفاقات همیشگی و جاری این سال های سپری شده بوده اند. بی خانمانی، آوارگی و جان باختن ده ها هزار نفر از مردمی که اسیر سیلاب و زلزله و دیگر حوادث طبیعت شده اند، اکنون به امری عادی در جامعه تبدیل شده اند. شنیدن وضعیت دلخراش کودکان کار، زباله گردی، گسترش اعتیاد و تن فروشی، فروش کلیه برای امرار معاش، کارتون خوابی، دزدی، قتل، گسترش فقر و گرسنگی و وقوع انواع جرم و جنایت از جمله اخبار رایج درون جامعه هستند که هر روزه در گوشه و کنار کشور به گوش می رسند.

در این سال ها، توده های رنج دیده مردم ایران انواع گوناگون کشته شدن در نظام جمهوری اسلامی را تجربه کرده اند، که اعدام و مرگ در زیر شکنجه، رایج ترین نمونه های آن بوده اند. مرگ زنان و مردان دستفروش به دست عوامل مزدور شهرداری و کشته شدن جوانان بیکار و کولبران توسط پلیس و نیروهای انتظامی، نمونه دیگری از جنایات صورت گرفته در این سال های سپری شده اند. مرگ کارتون خواب ها، مرگ کودکان دانش آموز در آتش سوزی مدارس، خودکشی های رایج در اثر فقر و نداری و بیکاری، افزایش خودسوزی زنان به دلیل ستم و تحمیل تبعیضات جنسیتی، نمونه های دیگری از مرگ و کشتارند که این نظام فاسد و تبهکار در دوران حاکمیت ظالمانه خود برای توده های مردم ایران رقم زده است. در این چهل سال، کم نبوده اند کودکان و زنان و مردانی که به دلیل گرسنگی و نداشتن لقمه نانی جان سپرده اند. در این میان اما، کمتر شاهد مرگ دختران و پسران دانش آموزی بوده ایم که برای رفع تشنگی، آری برای رفع تشنگی و تهیه یک جرعه آب آشامیدنی به کام مرگ رفته باشند، که این فاجعه نیز با استمرار حاکمیت ستمگرانه جمهوری اسلامی اتفاق افتاد.

در سال های حاکمیت جمهوری اسلامی، اگرچه فقر و تنگدستی در گستره ای وسیع بر زندگی عموم توده های مردم ایران چنگ انداخته است، اما تحمیل وضعیت مرگباری که اکنون مردم سیستان و بلوچستان بدان گرفتارند، هرگز قابل قیاس با دیگر مناطق محروم ایران نیست. کم آبی، خشکسالی، زاغه نشینی، تحصیل در

مدارس صحرایی و کپری، گسترش روزافزون فقر و بیکاری جوانان، جوانانی که برای امرار معاش به قاچاق مواد مخدر، نفت و بنزین روی آورده اند و اغلب نیز در تعقیب و گریز نهادهای سرکوب رژیم با شلیک پلیس و نیروهای انتظامی کشته می شوند، شنیدن گاه و بیگاه اخبار مربوط به جزغاله شدن کودکان و دانش آموزانی که در آتش سوزی مدارس و مهد کودک هایی که زمستان را با چراغ و بخاری های نفتی می گذرانند، تنها نمونه های کوچکی از شرایط مرگبار حاکم بر استان سیستان و بلوچستان است. منطقه ای که توده های زحمتکش آن دیار بیش از هر شهر و استانی طعم تلخ فقر، نداری، بی آبی، خشکسالی و گرسنگی را تجربه کرده اند. توده های فقیرزده ای که در کنار همه این بی عدالتی ها و نابسامانی های ظالمانه ای که جمهوری اسلامی بر آنان روا داشته است، با بی رحمانه ترین تبعیضات سیاسی، قومی، مذهبی و اجتماعی نیز مواجه بوده اند.

اعمال چنین فشار مرگباری به مردم سیستان و بلوچستان و در گستره ای وسیعتر به عموم توده های زحمتکش ایران در شرایطی تحمیل شده است که خمینی جلاد در همان نخستین روزهای به قدرت رسیدن حاکمیت ظالمانه خود، از داشتن آب و برق و اتوبوس "مجان" برای توده های "مستمند" ایران سخن گفت.

خمینی در تاریخ ۱۲ اسفند ۹۷ در اجتماع مدرسه فیضیه قم خطاب به توده های مستمند گفت: **"دلخوش نباشید که تنها مسکن می سازیم، آب و برق را برای طبقه مستمند مجانی می کنیم، اتوبوس را برای طبقه مستمند مجانی می کنیم، دلخوش به این مقدار نباشید، معنویات شما را، روحيات شما را عظمت می دهیم."** (تاکید از ماست)

اکنون چهار دهه از آن سخنان فریبکارانه و وعده های دروغین خمینی شهادت گرفته است. شهادتی که نظام جمهوری اسلامی را پایه ریزی کرد و خود نیز دست کم به مدت ده سال حاکم و رهبر بلامنازع این نظام فاسد و تبهکار بود. رهبر و حاکمانی که تمام وعده های دروغین شان پوچ از آب درآمد. نه تنها از تحقق آب و برق و اتوبوس "مجان" خبری نشد، نه تنها کمترین بهبودی در وضعیت زندگی مادی و معنوی همان توده های "مستمند" مورد نظر خمینی اتفاق نیفتاد، که بالعکس، به شکل بی سابقه ای فقیر و فقیرتر هم شدند. آنچنان فقری که اکنون دخترکان "مستمند" سیستان و بلوچستانی برای برداشت جرعه ای آب نوشیدنی از گودال های پر شده از آب باران، غرق می شوند و این چنین ناگوار به کام مرگ می روند.

شنیدن وقوع اینگونه حوادث و مرگ هایی اینچنین دلخراش در جامعه کنونی ما به راستی چقدر غم انگیز است. حوادثی که پایانی بر آن نیست و روز از پس روز مدام تکرار می شوند. پوشیده نیست که این همه جنایت برگرفته از ذات ارتجاعی و ضد مردمی جمهوری اسلامی است. نظامی که با گذشت چهار دهه از حاکمیت ظالمانه آن، گرانی بیداد می کند و فقر و فلاکت

آن چنان بر گلوی توده های مردم ایران چنگ انداخته است، که نه فقط توده های "مستضعف" برجای مانده از دوران رژیم پادشاهی فقیر و فقیرتر شده اند، نه تنها مردم سیستان و بلوچستان به چنان سرنوشتی غم انگیز گرفتار شده اند، که در سال های اخیر فقر و نداری در ابعاد کم سابقه ای بر گلوی اکثریت قریب به اتفاق کارگران و توده های زحمتکش ایران چنگ انداخته است. همان کارگران و توده های زحمتکشی که در تمامی این سال ها، قسمتی از حاصل کار و دسترنج شان برای پیشبرد سیاست های پان اسلامیتی و توسعه طلبانه حاکمان اسلامی در سوریه و عراق و لبنان و یمن به هدر رفت، بخش دیگری در مسیر انجام پروژه های بی حاصل هسته ای، موشکی و تقویت ارگان های سرکوب نظام و نهادهای مروج خرافات مذهبی به تاراج رفت و قسمتی نیز در دالان های آشکار و نهان دزدی ها و فساد نهادینه شده بر هیئت حاکمه ایران به جیب دزدان و غارتگران رفت.

در این میان اما، آنچه نصیب توده های مردم ایران شد، همانا گسترش فقر و بیکاری، آوارگی و بی خانمانی، سرکوب و کشتار، اعتیاد و فحشا، وجود میلیون های کودکان کار و خیابانی و مرگ هایی همانند مرگ دخترکان چابهار است، که این چنین بی رحمانه قربانی حاکمیت نظام سرمایه داری فاسد و تبهکاری به نام جمهوری اسلامی شده اند. پوشیده نیست که با استمرار حاکمیت طبقه سرمایه دار و نظام سیاسی پاسدار آن، نه تنها کمترین روزنه امیدی در توقف یا برون رفت مردم سیستان و بلوچستان از وضعیت نکبت بار کنونی متصور نیست، که با گذشت هر روز عموم کارگران و زحمتکشان ایران نیز در گستره ای باز هم وسیعتر به کام فقر و نداری فرو رفته و به مرگ هایی از نوع مرگ دخترکان چابهار گرفتار خواهند شد.

پایان دادن به این شرایط هولناک که اکنون کارگران و عموم توده های مردم ایران بدان گرفتارند، تنها با سرنوشتی انقلابی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان رقم خواهد خورد.

پی نوشت:

(۱): "هوتگ" در استان سیستان و بلوچستان به یک گودال بزرگ طبیعی یا مصنوعی گفته می شود که آب باران به داخل آن هدایت می شود و برای مصرف خانگی و یا کشاورزی یا آب شرب و هم چنین برای مصرف حیوانات اهلی و وحشی از آن استفاده می شود.



سبعیت طبقه سرمایه‌دار حاکم و تسلیم‌ناپذیری طبقه کارگر

در این رابطه می‌توان به نمونه‌های متعددی استناد کرد از جمله می‌توان به نحوه برخورد رژیم به اعتصاب اخیر کارگران کاغذسازی پارس هفت‌تپه واقع در شهر شوش اشاره کرد. کارفرمای این کارخانه دستمزد اردیبهشت کارگران را نپرداخت و بجای آن مبلغ ۵۰۰ هزار تومان به عنوان مساعده به حساب کارگران واریز کرد. این موضوع مورد اعتراض شدید کارگران قرار گرفت. "علی کلانتر" یکی از نمایندگان کارگران در جریان این اعتراض توسط پلیس امنیت شوش بازداشت شد. با این اقدام، کارگران تمام بخش‌ها و قسمت‌های مختلف کارخانه بطور یکپارچه دست از کار کشیدند. بدنبال این اعتصاب سه تن دیگر از کارگران به نام‌های رضا شوهانی، حمید نعیمی و حسین کرد بازداشت شدند و مورد ارباب و تهدید قرار گرفتند. در برابر این اعتراض به حق و ساده کاری که مسبب آن هم کارفرما بود، پلیس امنیت وارد عمل شد و ۴ کارگر این کارخانه معلوم نیست به چه جرمی بازداشت شدند!

لازم به ذکر است که کارگران کاغذسازی پارس از جهات گوناگونی تحت فشار کارفرما هستند و به شدت استثمار می‌شوند و حقوق‌شان به اشکال مختلف تضییع می‌شود. اولاً به خاطر پایین بودن دستمزد و ناکافی بودن آن، کارگران مجبورند برای تامین هزینه‌های زندگی، اضافه کاری کنند. اما کارفرما بطور معمول هر ماه یک سوم و چیزی حدود نصف ساعات اضافه کاری کارگران را می‌زند و به حساب نمی‌آورد. دوماً کارگران این کارخانه نسبت به وضعیت قراردادهای و عدم پرداخت حق عائله‌مندی و بدی آبهوا نیز اعتراض دارند. مشکل دیگر کارگران این کارخانه وضعیت آشفته بیمه کارگران است. به‌رغم آن‌که هر ماه مبالغی بابت بیمه تکمیلی از حقوق کارگران کسر می‌شود، اما کارگران - به دلیل واریز نشدن حق بیمه تکمیلی به حساب شرکت بیمه‌گر - از خدمات بیمه تکمیلی بهره‌مند نیستند. علاوه بر این‌ها کارگران کاغذسازی پارس مدت‌هاست که دو خواسته اصلی دارند که کارفرما آن‌ها را نیز نپذیرفته است. نخست این‌که کارگران مدت‌هاست در تدارک ایجاد یک تشکل مستقل برآمده‌اند. آن‌ها خواهان یک تشکل واقعی هستند و در همین رابطه، حتا نمایندگانی را نیز از میان کارگران مورد اعتماد خود انتخاب کرده‌اند. خواست دیگر آن‌ها اصلاح طرح طبقه‌بندی مشاغل و اجرای صحیح آن است. کارفرما به عمد این طرح را به نحوی اجرا نموده که به شکاف درآمدی در میان کارگران و ایجاد نفاق در بین آن‌ها دامن بزند. کارگران بارها خواست خود را مبنی بر اصلاح و اجرای صحیح طرح طبقه‌بندی مشاغل مطرح نموده و حتا با مسئولان اداره کار شهرستان شوش نیز در میان گذاشته‌اند. اما کسی به این خواست ساده و ابتدایی توجهی نمی‌کند و حتا به کارگران گفته شده در صورتی به مشکلاتشان رسیدگی خواهد شد که نمایندگان خود را در قالب شورای اسلامی کار انتخاب کنند! کارفرما و

مقامات و نهادهای دولتی حامی آن نه فقط توجهی به خواست‌های اولیه و قانونی کارگران نکردند، بلکه متفقاً به زور و سرکوب و ارباب و بازداشت متوسل شدند.

احضار و بازداشت و زندان و تشدید فشارهای امنیتی در محیط‌های کاری به قصد مرعوب ساختن کارگران به کاغذسازی پارس خلاصه نمی‌شود. همین چند روز پیش (۱۷ خرداد ۹۸) ۴ کارگر سیمان کارون به نام‌های فرشاد خدادادیان، خرم آقا بیگی، پیمان سلیمانی و امین حاتمی به شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری مسجدسلیمان احضار شدند. این کارگران در اعتصاب سال ۹۵ کارخانه شرکت داشتند و با شکایت کارفرما دادگاهی شده بودند. پس از صدور رای برائت دادگاه، حدود سه سال بعد از آن اعتصاب، بار دیگر به اشاره کارفرما به دادگاه احضار شده‌اند. احضار و بازداشت و ارباب، مختص ۴ کارگر کاغذسازی پارس و ۴ کارگر سیمان نیست. صدها کارگر در سرتاسر کشور از جمله در فولاد، هیکو، شرکت واحد، هفت‌تپه و سایر واحدهای تولیدی و خدماتی که گاه نام چند تن از آن‌ها در رسانه‌های حکومتی منعکس می‌شود، نشان دهنده تشدید سرکوب و ابعاد گسترده احضارهای کاری و در عین حال نشان‌دهنده وحشت رژیم از جنبش طبقاتی کارگران است. در فولاد اهواز طی یکی دو سال اخیر، هر ساله چند بار، ده کارگر، ۱۵ کارگر و ۲۰ کارگر احضار و بازداشت شده و مورد بازجویی و محاکمه و ارباب قرار گرفته‌اند. شمار بازداشتی‌ها در اعتصابات و راهپیمایی‌های اعتراضی خیابانی کارگران فولاد در پاییز سال ۹۷ به ۴۳ تن رسید. ده تن از نمایندگان کارگران مدت طولانی‌تری در حبس بودند و زیر انواع فشارهای جسمی و روانی قرار داشتند و پس از آزادی نیز انواع فشارها و محدودیت‌های گوناگونی علیه آن‌ها اعمال شده است. میثم آل‌مهدی از نمایندگان و سخت‌گویان کارگران فولاد اهواز پس از آزادی از زندان، از کار اخراج و ورود وی به شرکت ممنوع اعلام شده است. در هیکو نیز طی همین دوره ده‌ها کارگر احضار و بازداشت و محاکمه شده و مورد ارباب قرار گرفته و حتا به زندان و شلاق محکوم شده‌اند.

برخورد خشونت‌آمیز و ضرب و شتم و توهین و تحقیر و اخراج، از ابزارهای دائمی دستگاه امنیتی علیه کارگران است.

در تجمع مسالمت‌آمیز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۹۸) مقابل مجلس نیز ده‌ها تن بازداشت و مورد ضرب و شتم قرار گرفته و به زندان افتادند. با وجود آن‌که بیش از ۴۰ روز از آن مراسم گذشته است، اما هنوز تعدادی از بازداشت شدگان به نام‌های مرضیه امیری، عاطفه رنگریز، ندا ناجی دانشجو و کیوان صمیمی عضو کانون نویسندگان ایران و سردبیر مجله "ایران فردا" در زندان‌اند و قرار بازداشت بعضی از آن‌ها نیز تمدید شده است. برخی از اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه نیز که با قرار وثیقه‌های سنگین آزاد شده بودند، دوباره

به دادگاه احضار شده‌اند. سید رسول طالب مقدم که با قرار وثیقه ۲۸۰ میلیون تومانی آزاد شده بود، روز ۱۸ خرداد به بازپرسی دادسرای اوین احضار شد و هر لحظه ممکن است سایر بازداشتی‌ها که با قرار کفالت آزاد شده‌اند دوباره به دادگاه احضار و محاکمه و زندانی شوند.

دستگاه امنیتی رژیم عامدانه و آگاهانه شمشیر احضار و بازداشت و محاکمه و زندان را بر فراز سر کارگران پیشرو و فعالان جنبش‌های اعتراضی نگاه داشته است تا این کارگران و فعالان را بطور دائمی در حالت استرس و نگرانی قرار دهد، اعصاب آن‌ها را به هم بریزد، آسایش آن‌ها را سلب کند، ترس و وحشت را بر آن‌ها چیره گرداند و تحرک و فعالیت سیاسی و کاری را از آن‌ها سلب نماید و هر لحظه اراده کرد و موقعیت را مناسب یافت، آن شمشیر را بر سر کارگران فرود آورد.

سرکوب و ارباب و اعمال ددمنشی علیه کارگران هفت‌تپه نیز ادامه دارد. بالغ بر ۵۰ تن از کارگران هفت‌تپه احضار و بازداشت و با قرار کفالت بطور موقت آزاد شده‌اند. اسماعیل بخشی نماینده آگاه و شجاع کارگران هفت‌تپه که ۲۷ آبان ۹۷ بازداشت شد و تحت شکنجه‌های وحشیانه قرار گرفت و پس از آزادی با قرار وثیقه سنگین، شرح شکنجه‌های انجام شده بر خود را به روی جامعه منتشر کرد و با افشاگری خود دردسر بزرگی برای رژیم و دستگاه اطلاعاتی آن ایجاد کرد، ۳۰ دی ماه ۹۷ دوباره بازداشت شد و هم اکنون در زندان اوین زیر شکنجه‌های جسمی و روحی و در بلاتکلیفی بسر می‌برد. علی نجاتی از کارگران قدیمی نیشکر هفت‌تپه و عضو با سابقه سندیکای کارگران این شرکت که ۹ آذر ۹۷ با یورش وحشیانه نیروهای امنیتی و ضرب و شتم دستگیر شد، مورد بازجویی و ارباب و شکنجه قرار گرفت پس از آزادی به علت بیماری دوباره به دادسرای اوین احضار شد. سپیده قلیان که در تاریخ ۲۷ آبان ۹۷ در تجمع چند هزار نفره کارگران هفت‌تپه حضور پیدا کرده بود دستگیر و به جرم دفاع از کارگران هفت‌تپه تحت آزار و شکنجه قرار گرفت. او نیز بعد از آزادی موقت با قرار وثیقه ۵۰۰ میلیون تومانی، درباره شکنجه خود و اسماعیل بخشی دست به افشاگری زد. نیروهای سرکوب و امنیتی با یورش به منزل وی در تاریخ ۳۰ دی ۹۷ و ضرب و شتم او و اعضای خانواده‌اش، سپیده قلیان و برادرش را بازداشت کردند. سپیده قلیان از زندان امنیتی به زندان اهواز و سپس به زندان اوین در تهران منتقل شد و به‌منظور تشدید فشار بر وی روز ۱۳ خرداد ۹۸ از بند زنان زندان اوین به بند قرنطینه زندان قرچک ورامین که فاقد هرگونه امکانات اولیه است منتقل گردید. ارتجاع حاکم برای به زانو درآوردن این زندانیان و مرعوب ساختن کارگران هفت‌تپه، کماکان به آزار و شکنجه این فعالان ادامه داده و از آزادی یا حتا تعیین تکلیف آن‌ها منتناع نموده است.

غیر از کارگران، ده‌ها تن از معلمان، دانشجویان، زنان، نویسندگان و فعالان جنبش‌های اعتراضی یا در زندان‌اند و به حبس‌های طولانی مدت محکوم شده‌اند و یا با قرار کفالت در خارج از زندان بسر می‌برند که همه این‌ها در مجموع،

سبعیت طبقه سرمایه‌دار حاکم و تسلیم‌ناپذیری طبقه کارگر

کمک های مالی

سوئیس

۳۰ فرانک	علی‌اکبر صفایی فراهانی
۴۰ فرانک	سیامک اسدیان (اسکندر)
۳۰ فرانک	حمید اشرف
۵۰ فرانک	محمد کاسه‌چی
۵۰ فرانک	امیر نبوی

دانمارک

۲۰۰ کرون	هوشنگ احمدی
۲۰۰ کرون	دکتر نریمسا
۲۰۰ کرون	خروش (ژون)
۱۰۰ کرون	آهو

سوئد

زندانی سیاسی،	
کارگر زندانی آزاد باید گردد	۲۰۰ کرون

آلمان

زنده باد جنبش کارگر	۵۰ یورو
گرامی باد یاد رفیق سیامک اسدیان	۵۰ یورو

از صفحه ۳

کودکان کار خیابانی محصول مناسبات سرمایه‌داری حاکم

اتحاد و همبستگی سراسری کارگران جهان، عوامل "خانه کارگر" شعار "کارفرما حیا کن، افغانی را رها کن" را سر دادند. آن‌ها همچنین پلاکاردهایی با خواست اخراج کارگران افغان با خود حمل می‌کردند. در قطعنامه "خانه کارگری‌ها" نیز از اشتغال کارگران افغان به عنوان علت بیکاری کارگران ایرانی یاد شده بود، انگار که بیکاری نه محصول مناسبات سرمایه‌داری، خصوصی‌سازی و سیاست اقتصادی نئولیبرال کابینه‌های روحانی و قبل از وی بلکه نتیجه حضور کارگران افغان است. کارگرانی که به دلیل همین شرایط و محدودیت‌های قانونی از کمترین حقوقی برخوردار نیستند و حتا شدیدتر از کارگران ایرانی مورد استثمار طبقه سرمایه‌دار ایران قرار می‌گیرند.

تکان‌ها و انفجارهای اجتماعی بر زمینه‌های عینی و ذهنی معینی شکل می‌گیرند و هیچ نیرویی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد. می‌توان لحظه انفجار را کمی به تأخیر انداخت اما جلو آن را نمی‌توان گرفت.

طبقه حاکم نیز باید این را دریافته باشد که طبقه کارگر مرعوب و تسلیم قهر و ددمنشی ارتجاع اسلامی نخواهد شد، اما با قهر انقلابی قطعا طبقه سرمایه دار و ارتجاع سیاسی حاکم را به زیر خواهد کشید.

برای‌شان خواهیم تراشید". کارگران هفت‌تپه در پایان این شکایت نامه افشاگرانه مورخ ۱۵ خرداد خود که رونوشت آن را به "کمیته آزادی انجمن، سازمان جهانی کار، فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری، کشاورزی و خواربار (IUF)، فدراسیون بین‌المللی تشکلات کارگری (ITUC)، سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، کانون‌های صنفی معلمان در ایران، تشکلات مستقل کارگری و جریانات و نهادهای حامی جنبش کارگری در ایران و جهان جهت بررسی، حمایت و اقدامات لازم، رسانه‌ها جهت حمایت و انتشار، فرستاده‌اند چنین نوشته‌اند:

" بدینوسیله ما جمعی از کارگران هفت تپه ضمن ابراز تنفر خود از این اقدامات سرکوبگرانه علیه نمایندگان و حامیان خود که همگی در چهارچوبی مسالمت آمیز و برای استیفای حق و حقوق کارگری تلاش می کرده اند خواهان آن هستیم که این شکایت ما رسماً در سازمان جهانی کار، تشکلات بین‌المللی کارگری و نیز کمیته آزادی انجام در سازمان جهانی کار ثبت و بررسی شود. در حالی که دولت ایران عضوی رسمی در سازمان جهانی کار است و هر ساله نمایندگانی به اجلاس سالانه آن اعزام میکند ما میخواهیم که مورد بازخواست و سوال قرار بگیرند و در رابطه با این سرکوب ها پاسخ گو باشند. این سرکوب ها که ما تنها بخش کوچکی از آن را بازگو کردیم و در نقاط مختلف ایران به شکل های مختلف دیگری نیز اتفاق افتاده است، تنها گوشه ای از نقض آشکار حقوق بنیادین کارگران در ایجاد تشکل، تجمع، اعتراض مسالمت آمیز و حق آزادی انتشار برای دفاع از مطالبات کارگران است .

بهانه های نخ نما و پوسیده ی دولت ایران که سعی میکند کارگران و فعالان کارگری را به جریانات سیاسی و اپوزوسیون و یا حتا به طرزی بی شرمانه به فعالیت های تروریستی وصل کند برای ما کارگران و اکثریت جامعه ی ایران و تمام تشکلات کارگری داخلی و جهانی، کاملا بی اعتبار است. باید تاکید کنیم که این کارگران تنها فعالیت صنفی و یا عضویت در تشکل های مستقل کارگری و دفاع از حقوق و مطالبات ما کارگران هفت تپه داشته اند.

ما درخواست داریم که پاسخ رسمی شما را نیز دریافت و به اطلاع عموم کارگران در هفت تپه و ایران برسانیم. "

تهیه و انتشار و ارسال این شکایت نامه آن هم توسط کارگرانی که دستگاه امنیتی - اطلاعاتی رژیم حاکم، سرکوب و فشارپلیسی سنگین و متمرکزی علیه آنان اعمال نموده و سبعیت و وحشیگری خود در برخورد قهری و شکنجه کارگران را به حد اعلا رسانده است، به‌خوبی نشان می‌دهد که با تشدید سرکوب و تیزتر کردن حربه ارباب و شکنجه و زندان، نمی‌توان کارگران را از ادامه اعتراض و مبارزه باز داشت و یا آن‌ها را وادار به تسلیم نمود. اعتصابات کارگری، اعتراضات توده‌ای،

تشدید سیاست سرکوب و وحشت رژیم از جنبش‌های اعتراضی توده‌ای و انفجارات اجتماعی را نشان می‌دهد. ارتجاع حاکم چتر سیاه سرکوب و وحشیگری را روی سر تمام جنبش‌های اعتراضی گسترانده است تا در دل کارگران پیشرو، فعالان جنبش‌های اعتراضی و عموم کارگران و زحمتکشان و ناراضیان رعب و وحشت ایجاد کند، آن‌ها را از روی‌آوری به اعتراض و مبارزه منصرف سازد و در عین‌حال از وقوع تکان‌ها و انفجارهای اجتماعی جلوگیری به‌عمل آورد.

اما تجربه ثابت کرده است که با شکنجه و زندان و اعتراف‌گیری اجباری و تشدید سرکوب نمی‌توان جلو اعتراضات و رشد آن را گرفت. صرف‌نظر از اعتصابات و اعتراضات مهمی که بعد از این اقدامات وحشیانه، در هفت‌تپه و سایر واحدها و موسسات شاهد بوده ایم و این خود دلیل روشنی بر ناتوانی و شکست محتوم رژیم در ممانعت از اعتصاب و اعتراض است، همگان شاهد بوده‌اند که تلاش‌های رژیم برای از پا درآوردن فعالان جنبش‌های اعتراضی و مبارزینی چون اسماعیل بخشی، علی نجاتی، سپیده قلیان، محمد حبیبی و ده‌ها مبارز دیگر نیز با شکست و ناکامی روبرو شده است.

سپیده قلیان همان روز انتقال به زندان قرچک ورامین در نامه سرگشاده‌ای با عنوان "من ایستادم" ضمن اشاره به شکنجه‌ها و تحقیرها و آزارهای مداوم خود نوشت "حافظان وضعیت موجود حتا از تغییر کردن من در زندان اوین ناامید شده‌اند". او ضمن اشاره به بلاتکلیفی مطلق در بیش از سه ماه و انتقال دائمی از این زندان به آن زندان نوشت "ما را شکنجه می‌کنند که قبول کنیم شکنجه نشده‌ایم". کارگران هفت‌تپه نیز استوار و پیگیر پشت سر اسماعیل بخشی، علی نجاتی و سپیده قلیان که حامی آن‌ها بوده است، محکم ایستاده‌اند.

کارگران هفت‌تپه نیز در نامه سرگشاده‌ای با عنوان "طرح شکایت به سازمان جهانی کار درباره تخلفات دولت ایران و سرکوب کارگران هفت‌تپه" به تشریح "سرکوب کارگران و فعالان و حامیان کارگری هفت تپه" پرداخته و نحوه برخورد رژیم و دستگاه امنیتی آن با اسماعیل بخشی، علی نجاتی و سپیده قلیان را تشریح نموده‌اند.

در این نامه که در "کانال مستقل کارگران هفت‌تپه" انتشار یافت، با ارائه توضیحات دقیق و ضروری در مورد این سه نفر و اعتراف‌گیری‌های کذب و اجباری از آن‌ها، به بازداشت و زندان افراد دیگری که از کارگران هفت‌تپه حمایت کرده‌اند و این‌که خانواده این بازداشت شدگان همگی از رسانه‌های کردن و گفتگو در مورد بازداشت عزیزان خود منع شده‌اند نیز اشاره شده است.

کارگران هفت‌تپه در شکایت نامه خود نوشته‌اند "مقامات امنیتی و قضایی علنا به برخی از این خانواده‌ها گفته‌اند که هر چقدر بیشتر از وضعیت زندانی‌ها خبر به رسانه‌ها درز کند، ما آن‌ها را بیشتر نگه می‌داریم و احکام سنگین‌تری

سبعیت طبقه سرمایه‌دار حاکم و تسلیم‌ناپذیری طبقه کارگر

گسترش دامنه تحریم‌ها و بحران‌های متعدد داخلی و خارجی، رژیم جمهوری اسلامی را در وضعیت بسیار شکننده‌ای قرار داده است. تعمیق و گسترش بیش از پیش این بحران‌ها، ورشکستگی مالی و تشدید تضادهای لاینحلی که طبقه کارگر و عموم زحمتکشان و تهیدستان جامعه را آشکار و علنی در برابر طبقه حاکم قرار داده است، می‌رود تا در انفجارها و تکان‌های ناگزیر اجتماعی سرباز کند. طبقه حاکم و رژیم سیاسی پاسدار منافع آن، از وقوع این انفجارها و تکان‌ها در وحشت دائمی بسر می‌برد. بویژه آن‌که طعم تلخ اعتراضات توده‌ای در خیزش دی‌ماه ۹۶ را چشیده است و اعتصابات و تجمعات سراسری از نمونه اعتصابات و تجمعات معلمان، بازنشستگان، رانندگان و در راس همه اعتصابات و اعتراضات خیابانی پرشور

کارگری که کل جامعه را تحت تاثیر خود قرار داد، چهار ستون نظم حاکم را به لرزه انداخته است. با این وضعیت متلاطم و چشم‌انداز است که رژیم حاکم برای حفظ و بقای خویش حربه سرکوب را تیزتر کرده است و برای جلوگیری از تکان‌هایی که می‌تواند تکرار ساده تکان‌های قبلی نباشد بلکه شعله‌های سوزان و سرکش آن تمام بساط حاکمان و نظم موجود را بسوزاند و خاکستر کند، در برابر هر اعتراض حتا ساده کارگری به قهر و خشونت و زندان متوسل می‌شود. اعمال قهر و خشونت حداکثری با استفاده از احضار و بازداشت و زندان فعالان کارگری و کارگران پیشرو برای خفه کردن صدای هر گونه اعتراضی که می‌تواند منشا یک تکان و انفجار اجتماعی گردد.

در صفحه ۶

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

kar.fadaianaghaliyat

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 825 June 2019



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دموکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

برنامه‌های تلویزیون دموکراسی شورایی از اول فوریه ۲۰۱۹ برابر با ۱۲ بهمن‌ماه ۱۳۹۷ بر روی شبکه تلویزیونی Komala TV / Shora TV پخش می‌شود.

مشخصات ماهواره‌های شبکه تلویزیونی "کومله تی وی / شورا تی وی" بدین قرار است:

ماهواره یاه ست (yahsat) فرکانس: ۱۱۹۵۷ سیمبل ریت ۲۷۴۸۰
پولاریزاسیون عمودی

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دموکراسی شورایی:

دوشنبه: ۲۲ تا ۲۴

سه‌شنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعدازظهر

چهارشنبه: ۲۲ تا ۲۴

پنجشنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعدازظهر

جمعه: ۲۲ تا ۲۴

شنبه: ۲۲ تا ۲۳

شنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعدازظهر

یکشنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعدازظهر

آدرس ایمیل: Shora.tv@gmail.com، شماره تلفن:

۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

<https://fadaian-aghaliyat.org>، <https://tvshora.com>

فیس‌بوک: Shora shora، تلگرام: @tvshora

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی